

تحلیل انتقادی غضب و رضایت پیامبر اکرم ﷺ در کتاب های روایی و عرفانی اهل سنت

سیدحسین سیدموسوی، * مهدی حسن زاده، **

چکیده

حدیثی در کتب اهل سنت از لسان نبی مکرم اسلام ﷺ به صورت دعا نقل شده که عبارت است از «اللَّهُمَّ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أَعْزَبُ كَمَا يَعْزِبُ الْبَشَرُ وَأَرْضِي كَمَا يَرْضَى الْبَشَرُ فَمَنْ لَعَنْتَهُ مِنْ أَحَدٍ مِنْ أُمَّتِي فَاجْعَلْهَا لَهُ زَكَاةً وَرَحْمَةً» این حدیث با اختلاف هایی در الفاظ، مورد پذیرش آنان قرار گرفته است و پایه و اساس برخی از معارف آنها از جمله مبنای مباحث اخلاقی، نبی، ولی و انسان شناسی آنها را رقم می زند. سؤال این است که آیا این حدیث به همین صورت از پیامبر ﷺ نقل شده است و چنین غضب و رضایتی در پیامبر ﷺ وجود

* استادیار دانشگاه فردوسی مشهد.

shmosavi@um.ac.ir

** دانشجوی دکترای مدرسی معارف اسلامی گرایش مبانی نظری دانشگاه فردوسی مشهد.

yar.4550@gmail.com

تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۰۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۲۶



دارد یا اینکه بخشی از آن مورد دستبرد جاعلان حدیث با انگیزه‌های ویژه قرار گرفته است؟ با توجه به صراحت اعلام پیامبر ﷺ در خصوص جعل حدیث از طرف دروغ‌گویان و نسبت دادن به ایشان، در این مقاله به بررسی این دو صفت پیامبر از دیدگاه این حدیث، با روش تحلیل محتوایی و تا حدودی بررسی سندی می‌پردازیم و آنرا با آیات قرآن و روایات محکم می‌زنیم. به نظر می‌رسد قسمت اول حدیث درست است اما بخش دوم که عبارتست از: «فَمَنْ لَعْنَتُهُ مِنْ أَحَدٍ مِنْ أُمَّتِي فَاجْعَلْهَا لَهُ زَكَاةً وَرَحْمَةً» صحت ندارد و با غرض تطهیر اخلاقی برخی صحابه، به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است.

واژگان کلیدی

پیامبر، بشر، غضب و خشنودی پیامبر، اخلاق، ابن‌عربی.

طرح مسئله

مسیحیان برای حضرت مسیح ﷺ مقام الوهی قائل شدند (مأئده، ۱۷ و ۷۲) و یکی از راه‌های غیرمسیحیان برای نقد این تفکر و اعتقاد غلط، بیان ویژگی‌های بشری حضرت مسیح ﷺ از کتاب‌های تاریخی و آسمانی انجیل و قرآن است (مأئده، ۱۷ و ۷۵؛ انجیل مرقس، ۴: ۳۸ و ۱۱: ۱۲؛ لوقا، ۸: ۲۳؛ متی، ۲۱: ۱۷ و ۱۸). به‌عنوان نمونه خداوند درباره حضرت عیسی ﷺ به مسیحیان می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمْتُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ...﴾^۱ (نساء: ۱۷۱) که این آیه ردی بر تفکر و باورهای غلط مسیحیان است.

۱. ای اهل کتاب، در دین خود غلو و زیاده‌روی نکنید و درباره خدا جز حق نگویید. جز این نیست که مسیح، عیسی ابن مریم، فرستاده خدا و کلمه اوست که آن را به مریم القا کرد و روحی از طرف او بود. پس به خدا و

همچنین، آیه هایی مانند ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ (کهف، ۱۱۰؛ فصلت، ۶) مسلمانان را از باورهای غلوآمیز دربارهٔ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) باز می دارد. در مقابل این دیدگاه، گاهی برخی مسلمانان برای دوری جستن از چنین پرتگاه و ورطهٔ هولناکی، ویژگی های انسان های عادی را چنان دربارهٔ رسول خدا پررنگ جلوه داده و در آن مبالغه کرده اند که مقام ایشان را به پایین ترین مقام بشری تنزل داده اند. در حالی که خداوند در جای جای قرآن، ویژگی های بسیار عالی به ایشان نسبت داده و پیامبر رحمت را در حد بسیار عالی ستوده است.

غضب و رضا از صفات الهی است که خداوند آن دو را در جانشینان خود، یعنی پیامبر ما و دیگر پیامبران قرار داده است و این مطلب با آیاتی که داستان انبیا را بیان کرده اند، تأیید می شود: ﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا﴾ (اعراف، ۱۵۰؛ طه، ۸۶) یا ﴿وَلَمَّا سَكَتَ عَنِّي مُوسَىٰ نُفُوزًا﴾ (اعراف، ۱۵۴). ولی آیا غضب پیامبر به گونه ای است که به دنبال آن ضرب، لعن، اذیت و... هم بکنند؟ قرآن صریحاً به مؤمنان می گوید: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ (انعام، ۱۰۸)، حال آیا پیامبری که در بالاترین درجهٔ ایمان قرار دارد، مؤمنان و مسلمانان را سب می کند؟! بنابراین، اثبات و قبول وجود اصل غضب و رضایت در پیامبران، دلیل نمی شود که خشنودی و غضب آنها نیز مانند انسان های عادی باشد و از قول آنان گفت که: ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أَعْزَبُ كَمَا يَعْزَبُ الْبَشَرُ وَأَرْضِي كَمَا يَرْضَى الْبَشَرُ﴾ و به دنبال آن غضب، به اصحاب و خانوادهٔ خود دشنام داده و آنها را لعن، نفرین و... کنند. این تفکر در آثار دیگر علمای اهل سنت و حتی در برخی آثار شیعیان راه یافته است؛ از

پیامبران او ایمان بیاورید و نگویید: «[خداوند] سه تا است.» بس کنید که برای شما بهتر است. فقط خداوند معبودی یگانه است. منزّه است از اینکه برای او فرزندی باشد.

جمله در مثنوی ملای رومی. وی در شعر معروفی که مربوط به جنگ علی علیه السلام و عمرو بن عبدود است، این دوگانگی غضب ولیّ خدا با غضب خدا را بسیار پررنگ به تصویر کشیده شده است (ملای رومی، دفتر اول مثنوی، بیت ۳۷۲۱-۴۰۰۳)؛ درحالی که بین غضب خداوند و ولیّ خدا تفاوتی نیست. جالب اینکه این یکسان بودن غضب ولی خدا با غضب خداوند در بندهای بعدی همین شعر، بسیار پررنگ به تصویر کشیده شده است. زیربنای این گفته‌ها و شعرها و... همین روایت‌هایی است که در صدد نقد و بررسی آن هستیم.

در این مجال کوتاه ابتدا مواردی را که در فتوحات ابن عربی به عنوان اصلی ترین نماینده عرفان نظری است گزارش و نقد می‌کنیم، سپس به بحث لعن و سبّ پرداخته و با پذیرش وجود اصل غضب و لعن در سیره و وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، این حدیث را از نظر محتوا نقد می‌کنیم. گرچه از نظر سندی و رجالی هم اشاره‌ای خواهیم داشت. کار اصلی این پژوهش، نقد محتوایی این حدیث به وسیله آیات قرآن و برخی از احادیث مسلم و قطعی فریقین به خصوص اهل سنت است. و این کار اگرچه در مورد متون و روایات دیگر سابقه دارد ولی در مورد این حدیث سابقه پژوهش مستقل ندارد. بسیار لازم است تا پیروان انبیاء با عدم دستبرد در کلمات و سیره‌ای که از آنها نقل شده است، همان گونه به ایشان اقتدا و تأسی کنند تا موجب گمراهی خود و دیگران نشوند که خدای مهربان فرموده: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (ممتحنه، ۶).

حدیث مدنظر در فتوحات مکیه ابن عربی

این حدیث در چهار مورد از فتوحات ذکر شده و مورد استناد و استشهاد ابن عربی قرار گرفته است.

۱. مورد اول: ابن عربی در باب ۶۸ از جلد اول فتوحات مکیه تا حدودی راجع به غضب خدا بحث و به آیاتی استشهاد می کند. سپس به غضب انسان می پردازد و آنرا دو قسم می کند: قسمی مربوط به انسان هایی است که مؤدب به اخلاق الهی هستند و قسمی که از طبیعت ظاهری بشر نشأت می گیرد و در این قسم است که به حدیث مورد نظر استشهاد می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم فرموده اند: «إنما أنا بشر... (ابن عربی، بی تا، ۱، ۳۵۰). که، در بحث از غضب و رحمت به عنوان دو ویژگی در انسان نظر خود را در خصوص این دو صفت بیان می کند: غضب و رحمت در اختیار انسان نیست، انسان بر اساس موقعیت هایی که به یکی از این دو صفت متمسک می شود، در واقع در اختیارش نسبت به هر یک از انجام این صفات مجبور است. اگر انسان به خداوند ایمان داشته باشد خشمش باید برای خداوند باشد؛ چرا که غضب و رضایت برای غیر خدا اقتضای طبیعت انسانی است. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: انما انا بشر... در حالی که ما حال و اخلاق پیامبر را می شناسیم که چگونه است (همان، ۳۴۹ - ۳۵۱).

همان گونه که مشاهده می شود ابن عربی در این مورد غضب انسان را دو قسم می کند: قسمی مربوط به انسان هایی است که مؤدب به اخلاق الهی هستند و قسمی که از طبیعت ظاهری بشر نشأت می گیرد. بعد می گوید: اگر انسان به خداوند ایمان داشته باشد خشمش باید برای خداوند باشد؛ چرا که غضب و رضایت برای غیر خدا اقتضای طبیعت انسانی است. پس نتیجه می گیریم که انسان می تواند خشم و غضب خود را در راه خداوند به کار بگیرد و از اقتضات اولیه خودش به سمت کمالات نفس ناطقه و نفس قدسی الهی حرکت کند. به دلیل اینکه ابن عربی در قسم خشم طبیعی به این حدیث استناد می کند می خواهند بگویند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم دو حالت متفاوت طبیعی و تخلق یافته

داشتند و گاهی غضب ایشان از طبیعت اولیه سرچشمه می گرفته است پس این غضب به طریق اولی از دیگران سهل است؛ حال این سؤال مطرح می شود که آیا پیامبر ﷺ که اشرف مخلوقات هستی هستند و در درجه بالای کمالات و به قول عرفا انسان کامل هستند، هنوز درگیر نفس حیوانی و صفات آن هستند!

۲. ابن عربی در جلد دوم، ذیل مباحث باب ۷۳، یعنی پاسخ به پرسش ۱۱۳ حکیم ترمذی که از چیستی صفات ملک قدس می پرسد، به آیاتی اشاره می کند که پیامبر را بشر خطاب کرده اند؛ مثل آیه ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ (کهف، ۱۱۰؛ فصلت، ۴۶) و می نویسد:

«از این نکته می فهمیم که حکم پیامبر، حکم انسان است؛ [یعنی پیامبر همچون انسان های دیگر است،] مگر آنچه خداوند او را به آن ها ویژه کرده و اختصاص داده است که عبارت است از: قرب الهی. او خود فرموده است: «انما انا بشر...» خشنودی و خشم از صفات نفس حیوانی در انسان است و از صفات نفس ناطقه نیست. اگر نفس ناطق انسانی به صفت رضایت و غضب متصف می شود، این اتصاف پیامبر براساس این نیست که ویژگی نفس ناطقه را در این کلامش اراده کرده باشد؛ بلکه چنان که گفتیم، با توجه به اضافه شدن به نفس حیوانی، پیامبر این دو خصوصیت را برای خویش مطرح می کند. چنانکه در حیوانات این دو ویژگی را مشاهده می کنیم» (همان، ج ۲، ۱۰۹ و ۱۱۰).

در این بیان، ابن عربی به صراحت خشنودی و خشم را از ویژگی های نفس حیوانی پیامبر ﷺ می شمارد و می گوید که این حالت با آن چیزی همگون است که در حیوانات هم مشاهده می شود.

۳. ابن عربی در جلد دوم فتوحات، باب ۱۷۸ را به موضوع معرفت مقام محبت اختصاص می دهد و وصل هایی را مطرح می کند: وصل اول را در حب الهی، وصل دوم را در حب روحانی، وصل سوم را در حب طبیعی و وصل چهارم را در ویژگی های محبان قرار می دهد و در همین قسمت است که به حدیث مدنظر استشهاد می کند. او درباره صدایی که گاهی از آتش شنیده می شود، می گوید:

«گاهی این امر در جسم طبیعی است و گاهی در صورت جسدانی، خود را نشان می دهد؛ از این رو، صورت جسدانی از یک معنای مجرد، هنگامی که در او ظاهر می شود، صورت غضب و رضا آشکار می شود؛ آن چنان که در اجسام طبیعی، مثل آتش این چنین است. پیامبر نیز از سوی خویش می فرماید: «انما انا بشر / غضب ...» حتی خداوند نیز که هیچ شیئی مانند او وجود ندارد، خود را به رضا و غضب توصیف کرده است. در حدیث صحیح نیز از قول پیامبران آورده است: «خداوند روز قیامت آن چنان خشمی می کند که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این نیز، هرگز چنین خشمی نمی کند» (همان، ۳۴۱).

۴. ابن عربی در جلد سوم، ذیل مباحث باب ۳۴۶ که به تجلی خداوند در ثلث آخر شب می پردازد و در ادامه از عنایت الهی به بنده و جایگاهی که برای او در نظر می گیرد، صحبت می کند. همچنین، او برخی از بخشش های خداوند را به حضرت آدم و حضرت داوود یادآوری می کند و می نویسد:

«آدم هنگامی که چهره داوود را بین برادرانش دید، او را دوست داشت؛ بنابراین، شصت سال از عمر خویش را به او داد. داوود این عطا را پذیرفت؛ اما حضرت آدم بعد از مدتی بخشش خود را انکار کرد؛ از این رو، قلب داوود

شکست و خداوند آن را به چیزی جبران کرد که به حضرت آدم نداده بود. خداوند به آدم گفت: «من در زمین جانشین قرار می‌دهم»؛ اما اسم جانشین را برای او مشخص نکرد. ولی خداوند خطاب به داوود گفت: «ای داوود، تو را در زمین خلیفه قرار دادم.» بنابراین، در خطاب به آدم جانشین را تعیین نکرد؛ ولی در خطاب به داوود او را جانشین خود کرد؛ چراکه خداوند می‌دانست این جایگاه و توجه ویژه، باعث حسادت داوود به پدرش حضرت آدم می‌شود. چراکه داوود در هر حال، انسانی است که آنچه در وی وجود دارد، همان است که برای انسان موجود است و تنها پیامبر آن را می‌شناسد که می‌فرماید: «انما/نا بشر...». این امر از امور تأدیب خداوند نسبت به پیامبر اسلام است که به او وحی می‌کند که بگو همانا من بشری مثل شما هستم...» (همان، ج ۳، ۱۹۱).

سخن چهارم ابن عربی هم پذیرفتنی نیست؛ زیرا انبیای الهی را به صفاتی توصیف می‌کند که افراد عادی بشر به آن متصف هستند؛ مثل انکار و منع بخشش که او می‌نویسد: «داوود این عطا را پذیرفت؛ اما حضرت آدم بعد از مدتی بخشش خود را انکار کرد». همچنین، مثل حسادت که وی می‌نویسد: «چراکه خداوند می‌دانست این جایگاه و توجه ویژه، باعث حسادت داوود به پدرش حضرت آدم می‌شود.»

لعن گروهی از مسلمانان توسط پیامبر اسلام ﷺ

به‌طور اجمال می‌توان گفت که لعن در آیات و روایات پذیرفته شده است و خداوند آن را در قرآن امضا کرده و افراد و گروه‌هایی مثل کافران (بقره، ۸۹ و ۱۶۱)، ظالمان (اعراف، ۴۴؛ هود، ۱۸) و ... را لعن کرده است و حتی گاهی مثل

مباهله (آل عمران، ۶۱) و لعان (نور، ۷)، دستور به لعن دروغ‌گویان داده است. همچنین، اثبات شده که لعن کردن، چه عام و چه خاص، جزء سنت انکارناپذیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. در روایت‌های فراوانی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، پیامبر صلی الله علیه و آله افرادی را نفرین کرده‌اند؛ به‌عنوان نمونه در صحیح مسلم و سایر کتاب‌های حدیثی اهل سنت روایت‌هایی آمده است که در آن‌ها پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله افرادی را نفرین کرده‌اند. آن‌ها بایی از احادیث را به همین معنا اختصاص داده‌اند؛ مانند جلد دوم مسند/حمد جلد دوم، صحیح مسلم جلد چهارم و باب «من لعنه النبی» در کتاب البرّ و الصلّه. برخی از این لعن‌های پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه بزرگان قریش است؛ از این رو، محدثان اهل سنت در این‌گونه روایت‌ها تصرف و آن‌ها را به صورت خاصی توجیه کرده‌اند. مثلاً آن‌ها می‌نویسند:

«نگاه ما دربارهٔ اجتهاد رسول خدا صلی الله علیه و آله این است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مانند سایر انسان‌هاست و آنچه رواست که سایر افراد انجام دهند، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز رواست، جز در مواردی که مربوط به رسالت است؛ چراکه آن حضرت در خصوص رسالت معصوم هستند (جاد الحق علی جاد الحق، ۲۰۰۸، ۵۷-۵۸).

هرچند، برخی از اهل سنت با بهره‌گیری از این روایت‌ها در پی اثبات اجتهاد برای پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند؛ در حالی که طرح این بحث، اساساً نادرست و انحرافی است؛ چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله که خاتم پیامبران الهی است، همیشه از جانب خداوند یاری می‌شدند و نیازی به اجتهاد و عمل به رأی نداشتند. این موضوع در جای خود بیان و اثبات شده است و ما به آن نمی‌پردازیم (به‌عنوان مثال رک: اجتهاد در مقابل نص، شرف‌الدین، سیدعبدالحسین، جامعه مدرسین قم).

حدیث مدنظر در مجامع روایی اهل سنت

حدیث سازان بنی‌امیه سخنانی در توجیه و تأویل برخی روایت‌های مشهور پیامبر ﷺ سر زبان‌ها انداختند؛ از جمله اینکه پیامبر ﷺ، همچون دیگران اشتباه می‌کند و گاه به دلیل غلبه غضب، سخنان نادرستی بر زبان جاری می‌سازد. سپس این سخنان ساختگی آنان، به‌عنوان حدیث صحیحی از پیامبر، به کتاب‌های معتبر حدیثی راه یافت (عسکری، ۱۹۹۷، درس ششم). از این رو، ما در این نوشتار دربارهٔ درستی یا نادرستی روایت‌هایی که می‌گویند پیغمبر خدا، معاذالله، مؤمنان یا مسلمانان را بی‌دلیل نفرین می‌کرده‌اند، به بحث و تحقیق می‌پردازیم. نویسندگان سنی کتاب‌های تسعه (نه‌گانه)، این روایت‌ها را در کتاب‌های خود از روایان گوناگون و اصحابی همچون عایشه، جابر بن عبدالله، انس بن مالک و ابوهریره نقل کرده‌اند و حتی به صحابیان بزرگواری مانند سلمان و ابوسعید خدری هم نسبت داده‌اند. واقدی (وفات: ۲۰۷) در المغازی در ضمن بیان سریهٔ زید بن حارثه در منطقهٔ «عیص»،^۱ در جمادی الاول سال ششم هجری، شأن نزول این حدیث را از محمد بن ابراهیم، از ذکوان غلام عایشه، چنین نقل می‌کند که عایشه گفت:

«رسول خدا اسیری را نزد من آورد. از او غافل شدم و بیرون رفت. پیامبر آمد و فرمود: «آن اسیر چه کرد؟» گفتم از او غافل شدم و با زنان سرگرم بودم که بیرون رفت. فرمود: «تو را چه می‌شود، خدا دستت را قطع کند.» سپس بیرون رفت و مردم را به دنبالش او فرستاد تا او را یافتند و آوردند. بعد نزد من آمد و دید که من دستانم را زیرورو می‌کنم. فرمود: «تو را چه می‌شود، آیا دیوانه

۱. العیص: بینها و بین المدینة أربع لیل و بینها و بین ذی المروة لیلۃ. (ابن سعد، ج ۲: ۶۳).

شده‌ای؟» گفتم، مرا نفرین کردی و من دستانم را بررسی می‌کنم، کدام یک قطع می‌شود. پس رو به قبله دستانش را بالا برد و گفت: «خداوند، من بشرم و همانند افراد بشر به خشم می‌آیم، پس هر مرد یا زن مؤمنی را که نفرین کردم، آن را برای او رحمت قرار بده» (واقدی، بی تا، ج ۲، ۵۵۳)^۱

این حدیث از عایشه به دو شکل دیگر هم نقل شده است. در این نقل، فقط بحث نفرین پیامبر مطرح شده؛ اما در نقل‌های دیگر، علاوه بر نفرین، بحث سب و عقوبت نیز مطرح شده است (ابن راهویه، ۱۴۱۲، ج ۱، ۲۷۵). نقل دیگری نیز در همین منبع در شماره ۷۹۳ از قول عایشه بیان شده است: «إنما أنا بشر أغضب وأعاقب، فمن غضبت عليه أو عاقبته فأجعله له كفارة ورحمة» (همان، ج ۲: ۲۸۰). اما در نقل بخاری بحث اذیت، شتم و جلد هم آمده است. بخاری (وفات: ۲۵۶) در تاریخ الکبیر در شماره ۲۱۳۶ از ابی هریره نقل می‌کند که پیامبر فرموده‌اند: «إنما أنا بشر أغضب كما يغضب البشر و إنني اتخذت عندك عهدا لن تخلفنيه فأیما مؤمن آذینته أو شتمته أو جلدته فأجعلها له كفارة و قرية» (بخاری، بی تا، ج ۴، ۱۰۹ تا ۱۱۰).

اما شأن نزول و فضای صدور دوم این روایت را می‌توان از روایت ابن عساکر (وفات: ۵۷۱) در تاریخ مدینة دمشق او به دست آورد. او از ابی سعید خدری چنین نقل می‌کند که: «قال جامع علوم انسانی»

«نیازمندان عرب پیرامون رسول خدا گرد آمدند و او را چنان در میان گرفتند که ناپیدا و اندوهگینش نمودند. مهاجران به سوی شتافتند و برای او راه

۱. هجین نک: مقریزی (وفات: ۸۴۵). /متاع الأسماع، ج ۱: ۲۶۷؛ بحار الانوار، ج ۲۰: ۲۹۲، پاورقی ۱، «غزوة بنی مصطلق فی المرسیع و سائر الغزوات و الحوادث الی غزوة الحديبيه».

گشودند تا به در خانه عایشه رسیدند. بازهم در تنگنایش قرار دادند تا ردای خویش را در دستان آن‌ها رها نمود و بر آستانه در پرید و وارد خانه شد و فرمود: «خدایا این‌ها را لعنت کن.» عایشه گفت: «یا رسول الله، این قوم که هلاک شدند.» فرمود: «نه این چنین نیست، به خدا سوگند من با خدای خود شرطی بدون خلاف بسته و گفته‌ام که من تنها یک بشرم که همانند دیگر افراد بشر دلتنگ می‌شوم. پس مسلمانی را که سب، لعن و اذیت کردم، آن را برای او رحمت، مغفرت و مایه تقرب خود در قیامت قرار بده.» (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۴، ۹۰).

هیشمی (وفات: ۸۰۷) در مجمع الزوائد ضمن نقل این روایت از ابی الطفیل عامر بن واثله، بحث رجالی و سندی هم می‌کند و سند این روایت را به دلیل بودن عبد الوهاب بن الضحاک^۱ در آن، ضعیف می‌داند؛ ولی طریق دیگر آن را حسن می‌شمارد که البته عبارت آن این گونه است: «اللهم إنما أنا بشر فأیما عبد من المؤمنین دعوت علیه بدعوة فاجعلها له زکاة و رحمة» (هیشمی، ۱۹۸۸، ج ۸، ۲۶۷) و به روایت احمد بن عیسی الأشعری در النوادر نزدیک است و در قسمت «حدیث مدنظر در مجامع روایی شیعه» خواهد آمد. متقی هندی (وفات: ۹۷۵) هم این روایت را با عبارتهای گوناگونی از صحیح مسلم نقل می‌کند که در عبارتهای آن لعن، ضرب، سب و اذیت در حالت غضب بر یکی از امت، اهل بیت یا ازواج ایشان آمده است (متقی هندی، ۱۹۸۹، ج ۳، ۶۱۰: ۸۱۵۴ و ۸۱۶۰).

۱. هیشمی وی را متروک می‌شمارد.

بررسی اجمالی سند روایات

دو نقل از نقل‌های عایشه که ماجرای داستان دعای پیامبر را مطرح می‌کند، از طریق سماک بن حرب از عکرمه نقل شده است. در بررسی این سند کافی است نظر ابن حجر، رجالی بزرگ اهل سنت، را نقل کنیم: «رتبته عند ابن حجر: صدوق و روایتی عن عكرمة خاصة مضطربة و قد تغير بأخرة فكان ربما تلقن» (موسوعة رواة الحديث، شماره ۲۶۲۴). تمام سلسله راویان احادیث سلمان به «عمر بن قیس الماصر» منتهی می‌شود که قائل به ارجاء و از مرجئان بوده است و از مرجئه بعید نیست که چنین روایت‌هایی را ترویج دهند. «رتبته عند ابن حجر: صدوق ربما وهم و رمی بالإرجاء. رتبته عند الذهبي: ثقة مرجيء» (همان: ۴۹۵۸). راوی قضیه ام‌طفیله عبدالله بن عثمان بن خثیم است که از سوی برخی رجالیان اهل سنت جرح شده است. نسائی می‌گوید: «ابن خثیم لیس بالقوی، منکر الحدیث و كأن علی خلق للحدیث». یحیی بن معین می‌گوید: «أحاديثه ليست بالقوية». ابن جبان می‌گوید: «كان يخطيء» (همان: ۳۴۶۶). در بررسی درستی روایت‌های ابوهریره، فقط می‌گوییم که وی همواره متهم به دروغ و جعل حدیث بوده است. چند نفر از صحابه بزرگ که او را متهم و تکذیب کرده‌اند، عبارت‌اند از: علی، عمر بن خطاب، عایشه و عثمان. چنان‌که ابن قتیبه از نظام نقل می‌کند: «ذكر أبا هريرة فقال: أكذبه عمر و عثمان و علي و عائشه». ابن قتیبه سپس در مقام پاسخ‌گویی برمی‌آید؛ اما تکذیب ابوهریره توسط عمر، عثمان، علی و عایشه را رد نکرده است (ابن قتیبه، بی تا، ۴۱).

توجیه روایت توسط علمای اهل سنت

۱. مقریزی در امتاع الاسماع لعن پیامبر بدون سبب را جایز دانسته و می‌نویسد: «مسئله شانزدهم اینکه پیامبر جایز است بدون سبب چیزی را لعن کند؛ چون لعن او رحمت است و این کار از غیر پیامبر بعید است و به همین خاطر، مسلم

با ذکر حدیث «لَا أَشْبِعُ اللَّهَ بَطْنَهُ» راجع به معاویه، آن را فضل و برتری برای معاویه می‌شمارد. و علما گفته‌اند این در مورد مسلمین است؛ وگرنه پیامبر بر کفار و منافقین نفرین و لعن کرده است و آن برای آن‌ها رحمت نیست (مقریزی، ۱۹۹۹، ج ۱۰، ۱۸۴ تا ۱۸۶).

۲. ابن عبدالبر (وفات: ۴۶۳) در الاستذکار چند نمونه از لعن‌های پیامبر را می‌شمارد و سپس کیفیت لعن حضرت را با تمسک به همین روایت مدنظر درباره برخی افراد توضیح می‌دهد. او می‌گوید که این لعن‌ها برای لعن‌شونده درود و رحمت است (ابن عبدالبر، ۲۰۰۰، ج ۲، ۷۴ و ۷۵).

۳. فخر رازی (متوفای: ۶۰۶) در تفسیر خود ذیل آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (انبیاء، ۱۰۷) موضوعاتی را مطرح و نقل می‌کند که وقتی به رسول‌خدایی که نهایت حسن خلق را دارد، گفته شد که به مشرکان نفرین کن، فرمودند: «من براساس رحمت مبعوث شده‌ام، نه براساس عذاب»؛ درعین حال، رازی از حدیث نقل می‌کند که پیامبر فرموده‌اند: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أَعْزَبُ...» (رازی، بی تا، ج ۲۲، ۲۳۰ و ۲۳۱).

از کلام فخر رازی این‌گونه استنباط می‌شود که پیامبری که به مشرکان نفرین و لعن نمی‌کنند، اگر به مؤمنان لعن و نفرین کرده‌اند، این برای آنان درود و رحمت است.

نقد حدیث مورد نظر توسط عالمان شیعه

۱. علامه عسکری، باب سوم از کتاب احادیث‌المؤمنین عایشه را تحت این عنوان قرار می‌دهد: «احادیثی که از عایشه و دیگر صحابه درباره سیره رسول خدا روایت شده است». و قسم چهارم از این بخش را روایاتی قرار می‌دهد که

اهل سنت در مجامع حدیثی خود گرد آورده‌اند و علامه عسکری عنوان آن را این‌گونه قرار می‌دهد: «چهارم: روایاتی که می‌گوید: هر کسی را پیامبر لعن کند، رحمت و پاکیش افزایش دهد». و در این باب به حسب سیاق مسلم در صحیحش دوازده روایت به همین مضمون نقل می‌کند که روایت نهم، حاوی عبارت مورد نظر ماست و روایت دهم و یازدهم به عنوان تأیید مضمون آن است. سپس علامه عسکری در نقد این دسته از روایات‌ها می‌گوید:

«نمی‌دانم چگونه این روایات صحیح است؛ درحالی‌که خداوند در توصیف رسول خود می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (قلم، ۴)؛ به‌راستی که برای تو خلقی عظیم است یا ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ...﴾ (آل عمران، ۱۵۹)؛ به‌خاطر رحمتی که خدایت به تو بخشوده است با آن‌ها خوش‌خو و مهربانی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند. و یا ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه، ۱۲۸)؛ همانا پیامبری از خودتان نزد شما آمد که رنج شما بر او گران است و سخت به شما دل‌بسته است و با مؤمنان رئوف و مهربان است چگونه این روایت‌ها صحیح باشد؛ درحالی‌که خود رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ حُسْنَ الْأَخْلَاقِ» (مالک، بی‌تا، ج ۲، ۹۰۴؛ احمد بن حنبل، بی‌تا، ج ۲، ۳۸۱؛ حاکم نیشابوری، بی‌تا، ج ۲، ۶۱۳)؛ مبعوث شده‌ام تا اخلاق نیکو را به کمال برسانم و قال أنس: «كان النبي ﷺ أحسن الناس خلقاً» (بخاری، بی‌تا، ج ۴، ۵۵؛ مسلم، بی‌تا، ج ۱، ۴۵۷؛ ابی‌داوود، بی‌تا، ج ۴، ۲۴۶)؛ پیامبر خوش‌اخلاق‌ترین مردم بود.

۲. مرحوم تستری چندین حدیث با این مضمون می آورد و اصل آن را از ابوهریره می داند که به صورت مرفوع و برای راضی کردن معاویه وضع و جعل کرده است و سپس به نقد آن می پردازد. مرحوم تستری ادعای اجماع عالمان اهل سنت بر این مطلب را که پیامبر بر غیر منافقین هم نفرین و لعن کرده اند و استناد آن ها همین حدیث جعلی است، دروغ محض نزد عالمان امامیه و مخل به عصمت نبی می داند. تستری در ادامه مؤمن عارف به حق رسول خدا و علو شأن ایشان در تجرد، تقدس، نورانیت و عصمتش را عالم می داند. وی می گوید که حال پیامبر مخالف حال بشر عادی در کارهای پستی است که از پلیدی های جسمانی بشری ناشی می شود (تستری، بی تا، ۲۶۴).

۳. مرحوم شرف الدین هم جعل این گونه روایت ها توسط ابوهریره و امثال او را برای دفاع از منافقان بنی امیه می داند که پیامبر آن ها را لعن کرده بودند (شرف الدین، بی تا، ۴۳).

۴. استاد احمدی میانجی هم نقد مفصلی در این زمینه دارند که به دلیل اختصار ذکر نمی شود و از نکته های آن در بخش هایی از مقاله استفاده شده است.

دلیل جعل این گونه روایت ها

در مجموع، چند دلیل کلی برای جعل این گونه روایت ها می توان برشمرد:

۱. از بین بردن اعتقاد به عصمت

درواقع، جاعلان این روایت ها با ایجاد اعتقادی نادرست به رسالت حضرت و پایین آوردن شأن و مقام ایشان و با بیان اینکه ایشان هم مانند دیگر افراد، مغلوب هوای نفس می شوند، اعتقاد به عصمت را از بین می بردند.

بنابراین، زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اعمال نادرستی انجام و بی دلیل مؤمنان را آزار می‌دهد یا سب و لعن و شتم می‌کند، پس نباید از حاکمان توقع عدالت و عصمت داشت. از این رو در آن زمان، با از میان بردن اعتقاد به عصمت انبیا، شرط عدالت برای حاکمان لازم نمی‌شد و هر خطاکار و گناه‌کاری می‌توانست بر مسند حکومت تکیه بزند و دست فرمانروایان در فسق، فجور، ظلم و تعدی به مردم باز می‌ماند. بنابراین، می‌بینیم که این روایت‌ها به شکل‌های گوناگون روایت می‌شوند و هیچ‌کسی هم مانع نمی‌شود.

این کار گذشتگان در اعتقاد آیندگان اثر گذاشت و از این روست که در کتاب‌های کلام چنین جمله‌هایی آمده است: «أَجْمَعَ أَهْلُ السُّنَّةِ أَنَّهُ لَا يُعْزَلُ السُّلْطَانُ بِالْفُسْقِ»؛ اهل سنت اتفاق دارند که خلیفه به دلیل فسق عزل نمی‌شود (نوی شافعی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۲، ۲۲۹، ح ۳۴۲۷). همین کلام نیز از فرقه‌های دیگر اهل سنت نقل شده است؛ مثل حنبلی‌ها، شافعی‌ها، حنفی‌ها و مالکی‌ها؛ باقلانی مالکی (محمد بن عبد الوهاب حنبلی، الکبائر، باب الخروج عن الجماعة؛ بدر الدین زرکشی شافعی، المنشور في القواعد، حرف الالف، الإکراه؛ ابن نجیم حنفی، الأشباه والنظائر، الكتاب الخامس في نظائر الأبواب، باب الوكالة؛ ابوبکر باقلانی مالکی، التمهيد: ۱۸۱).

۲. از اعتبار انداختن سخن رسول خدا

به این ترتیب که پس از ورود این روایت‌ها، سخن رسول خدا در ستایش بعضی از اصحاب یا خاندانش یا سخن ایشان در نکوهش برخی دیگر، حجیت خود را از دست می‌دهد و عملاً سخنان ایشان به حرف‌های فردی معمولی تبدیل می‌شود.

۳. تأویل نادرست معنای حدیث و روایت

مثلاً روایتی را که از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درباره معاویه بیان شده است، به ستایش وی تأویل و معنی می‌کنند (مسلم، الصحيح، «کتاب البر و الصلة: باب من لعنه النبی صلی الله علیه و آله و سلم أو سبه أو دعا علیه و ليس هو أهلاً لذلك كان له زكاة و أجرأ و رحمة»)، ح (۴۷۱۳). نووی (۶۳۱ تا ۶۷۶ق) در شرح این حدیث می‌نویسد:

«اما نفرین پیامبر بر معاویه که او به دلیل تأخیرش سیر نشود، پس در آن دو جواب است: یکی اینکه این سخن بدون قصد بر زبان جاری شده است و دیگر اینکه آن عقوبت تأخیرش است. این در حالی است که مسلم، نویسنده حدیث، از این حدیث این را فهمیده است که معاویه مستحق نفرین نبود، به همین دلیل، این حدیث را در این باب آورده است و غیر او [مسلم] آن را از مناقب معاویه قرار داده‌اند؛ چراکه درحقیقت آن تبدیل به دعایی برای او می‌شود (نووی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۲، ۲۴۳).

پس از وی ذهبی (۶۷۳ تا ۷۴۸ق) در شرح حال نسائی، نویسنده یکی از کتاب‌های سته، با صراحت بیشتر نوشته است:

[من ذهبی] می‌گویم، دور نیست که همین حدیث منقبتی [یا فضیلتی] باشد برای معاویه! به دلیل سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: «بار خدایا، ...» (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۴، ۱۲۹ و ۱۳۰، رقم ۶۷؛ ذهبی، تذکرة الحفاظ، بی تا، ج ۲، ۶۹۸، رقم ۱۰-۷۱۹ / ۶۵؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ۱۴۱۷ق، الطبقة الحادية والثلاثون، وفيات سنة ثلاث و ثلاثمائة، حرف الألف، رقم ۱۱۷).

اگر در اینجا ذهبی سخن خود را با احتیاط و با به‌کاربردن لفظ «شاید» آورده است، اما ابن‌کثیر (۷۰۰ تا ۷۷۴ق) که بعد از او آمده، همین حدیث را به همراه توجیهش در تاریخ خود آورده است و نوشته: «بی‌گمان معاویه از این نفرین در دنیا و آخرتش به‌رمند شده است (ابن‌کثیر،

۱۳۹۶ق، ج ۸، ۱۲۷ و ۱۲۸). امروزه نیز، دیدگاه افرادی مانند ابن کثیر، همچنان به قوت خود باقی است و تکرار می‌شود.^۱ پس از آن دو ابن حجر هیتمی (۹۰۹ تا ۹۷۴ق) پا را فراتر نهاد و لعن پیامبر بر حکم و پسرش مروان را نیز، از طریق همین روایت‌ها تأویل به رحمت و طهارت کرد (ابن حجر هیتمی، بی تا، ۱۷۹).

بدین سان، اینان روایت‌هایی را که در نکوهش قدرتمندان از خلفا و فرمانروایان آمده است، به تعریف و ستایش ایشان تأویل و معنی کرده‌اند (عسکری، «فصل اجرای ده‌گونه کتمان و تحریف در سنت و حدیث»). اگرچه به مخدوش بودن سند برخی از این روایت‌ها اشاره‌ای کردیم، متن آن‌ها را از نظر قرآن و روایت‌های صحیح و اتفاق شده بر آن‌ها بررسی می‌کنیم. مطمئناً در خواهیم یافت که این توجیه‌های غیرعلمی، نه با منطق قرآن هماهنگی دارد و نه با روایت‌های دیگر که همگی بر قرآن کریم منطبق و با آن موافق‌اند. این مخالفت را از چهار جنبه می‌توان بررسی کرد که در مبحث بعدی بدان خواهیم پرداخت.

بررسی سب و لعن‌های بیجا

این دسته از روایت‌های بیان‌شده از چند جنبه تقدیردار و بدون وجهه پذیرش هستند که در تقسیم‌بندی‌های جداگانه بدان می‌پردازیم. همچنین، در هر قسمت

۱. نک: مصطفی یونس راقی، *الوجیز المفید فی تبیان أسباب و نتائج قتل عثمان بن عفان*؛ ابو عبدالله ذهبی، *شبهات و أباطیل حول معاویة ابن ابی سفیان*؛ عبدالرحمن محمد سعید دمشقیة، *شبهات و ردود*؛ د. عماد سید شربینی، *الطعن فی عدالة الصحابة*.

برای نقد و رد آن‌ها از آیه‌های قرآن و روایت‌های اهل سنت که از کتاب‌های نه‌گانه آن‌ها استخراج شده و سند همگی صحیح است، استفاده می‌کنیم.

۱. مخالفت با عصمت پیامبر ﷺ و دستور به اقتدا و پیروی از ایشان

۱.۱. آیات قرآن

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ (نجم، ۳)؛ و رسول از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (احزاب، ۲۱)؛ برای شما در رسول خدا سرمشق خوبی هست.

﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (حشر: ۷)؛ آنچه پیامبر به شما داد بگیرید و آنچه از آن نهی کرد، ترک کنید.

﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (یس، ۲)؛ از کسی که از شما مزدی نمی‌خواهد، پیروی کنید.

﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (اعراف، ۱۵۸)؛ پس به خدا و رسول او که پیغمبر درس‌ناخوانده است، ایمان بیاورید که او به خدا و گفته‌های خدا ایمان دارد و از او پیروی کنید تا هدایت یابید

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (آل عمران، ۳۱)؛ بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان‌تان را ببامرزد و خدا آمرزنده و مهربان است.

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾
 (نساء، ۸۰)؛ هرکس رسول را اطاعت کند، یقیناً از خدا اطاعت کرده است.

۲.۱. روایت‌های صحیح

در این باره حدیث صحیح عبدالله بن عمرو عاص، دقیقاً مخالف روایت‌های یاد شده است و جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای را باقی نمی‌گذارد. در برخی روایت‌ها آمده است که عبدالله بن عمرو عاص به پیامبر ﷺ گفت: «آیا هرچه از تو می‌شنوم، بنویسم؟» فرمود: «آری» گفت: «آیا در غضب و رضا؟» پیامبر فرمود: «آری، زیرا من در غضب و رضا جز حق سخنی نمی‌گویم». البته نویسنده بغدادی این حدیث را به روش‌ها و با واژه‌های گوناگون نقل کرده است (خطیب بغدادی، ۱۹۷۴م، باب ذکر الروایات عن عبدالله بن عمرو بن العاص). وی در روایت دیگر فرموده است: «آری، زیرا شایسته من نیست که در آن حال، [یعنی در خشم و خشنودی] جز حق سخنی بگویم» (احمد بن حنبل، بی تا، ج ۲، ۲۰۷). در این زمینه به بیان حدیث از منابع شیعه نیازی نیست؛ چراکه دیدگاه شیعه درباره نبی اکرم ﷺ بسیار معلوم و معروف است. شیعیان براساس آیات قرآن شریف و روایات معتبره ائمه اطهار علیهم السلام و البته عقل، ایشان را در همه زمینه‌ها معصوم و پیروی از ایشان را واجب می‌دانند.

۲. مخالفت با اخلاق نبوی

۲.۱. آیات قرآن

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه، ۱۲۸)؛ پیامبری از خودتان به سوی شما آمده که

رنج بردن شما برایش سخت است و به سعادت شما سخت علاقه مند و نسبت به اهل ایمان مهربان است.

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾ (آل عمران، ۱۵۹)؛ رحمت خدا باعث شده است که با مردم مهربان شوی؛ درحالی که اگر تند و سخت دل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند. پس از آنان درگذر و برای آن ها طلب مغفرت کن.

﴿وَ اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (قلم، ۴)؛ و به تحقیق که تو دارای اخلاق بزرگی هستی.

﴿وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (حجر، ۸۸)؛ و بال هایت را برای مؤمنان بگستران.

﴿وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (شعراء، ۲۱۵)؛ و بال هایت را برای هرکس از مؤمنان که از تو پیروی کرده است، بگستران.

﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ﴾ (مؤمنون، ۹۶)؛ بدی را با آنچه بهتر است دفع کن.
 ﴿وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ﴾ (فصلت، ۳۴)؛
 خصلت خوب با خصلت بد برابر نیست. با خصلت خوب خصلت بد را دفع کن، آنگاه آنکه میان او و تو عداوت هست، گویی دوست مهربان است.

۲.۲. احادیث صحیح

خود رسول اکرم ﷺ می فرمایند: «بعثت لأتمم حسن الأخلاق» (مالک، بی تا، ج ۲، ۹۰۴؛ احمد بن حنبل، بی تا، ج ۲، ۳۸۱؛ حاکم نیشابوری، بی تا، ج ۲، ۶۱۳؛ ابی هریره،^۱ بی تا، ح ۸۵۹۵) و انس بن مالک می گوید: «كان النبي ﷺ أحسن الناس خلقاً» (بخاری، بی تا، ح ۵۷۳۵؛ مسلم، بی تا، ح ۱۰۵۴).

۱. «إنما بعثت لأتمم صالح الأخلاق»؛ من برای این مبعوث شده ام که خوش اخلاقی را تمام کنم.

۳. مخالفت با اخلاق مسلمان و فرمان‌های نبی اکرم ﷺ

۳.۱. آیات قرآن

﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ... وَ يَذُرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ﴾ (رعد، ۲۲)؛ «و کسانی که به خاطر خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند... و بدی را با نیکی می‌زدایند، برای ایشان فرجام خوش سرای باقی است».

﴿أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَذُرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (قصص، ۵۴)؛ «آنانند که به [پاس] آنکه صبر کردند و [برای آنکه] بدی را با نیکی دفع می‌کنند و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند، دو بار پاداش خواهند یافت».

﴿وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ (شوری، ۴۰)؛ «و جزای بدی، مانند آن، بدی است. پس هر که درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر خداست. به‌راستی او ستمگران را دوست نمی‌دارد».

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (آل عمران، ۱۳۴)؛ «[متقین] همان‌هایی هستند که در شادی و پریشانی انفاق می‌کنند و فروبرندگان خشم و عفوکننده از مردم‌اند» (آل عمران، ۱۳۴).

﴿وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ (شوری، ۳۷)؛ «و کسانی که از گناهان بزرگ و زشتکاری‌ها خود را به‌دور می‌دارند و چون به خشم می‌آیند، درمی‌گذرند».

۲.۳. احادیث صحیح

روایت‌ها در این زمینه بسیار زیاد است و به دلیل طولانی شدن کلام از بیان آن خودداری می‌کنیم.

۴. جزا و زشتی سب و لعن بی‌جای مؤمن

۴.۱. همانندی لعن مؤمن با کشتن او

چگونه ممکن است این روایت‌ها صحیح باشد؛ درحالی‌که از ثابت بن ضحاک، از اصحاب بیعت شجره، روایت شده است که گفت: «رسول خدا فرمودند: کسی که مؤمنی را لعن کند، مانند آن است که او را کشته باشد» (بخاری، بی‌تا، کتاب الأدب، باب «من کفر أخاه بغیر تأویل فهو کما قال»، ح ۵۶۴۰ و کتاب الأدب، باب «ما ینهی من السباب و اللعن»، ح ۵۵۸۷ و کتاب الأیمان و التذور، باب «من حلف بملة سوی ملة الإسلام»، ح ۶۱۶۱؛ مسلم، بی‌تا، کتاب الدیات، باب «التشدید علی من قتل نفسه»، ح ۲۴۱۶؛ حنبل، حدیث ثابت بن الضحاک، ح ۱۵۷۹۰). همچنین، خداوند متعال می‌فرماید: «و هر که مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، مجازاتش جهنم است و برای همیشه در آن می‌ماند و خداوند بر او غضب و لعن کند و عذابی بسیار بزرگ برایش مهیا سازد» (نساء، ۹۳) (عسکری، ۱۳۸۹، ج ۱، ۱۷۸).

۴.۲. برگشت لعن به صاحبش در صورت نیافتن اهلش

ابودرداء می‌گوید که رسول خدا فرمودند:

«همانا بنده هنگامی که چیزی را لعن می‌کند، آن لعنت به طرف آسمان بالا

می‌رود، پس درهای آسمان به رویش بسته می‌شود. پس به زمین برمی‌گردد

۱. «من لعن مؤمناً فهو کقتله».



و به چپ و راست می‌رود. پس آنگاه که راهی نمی‌یابد، به سوی کسی که لعنت شده برمی‌گردد، اگر اهلیت لعن را داشت [که لعن می‌شود] و گرنه به سوی گوینده‌اش بازمی‌گردد (ابی داوود، بی تا، ح ۴۲۵۹).

در کتاب‌های شیعه نیز روایت‌هایی به همین مضمون وارد شده است؛ مثلاً علی بن ابی حمزه می‌گوید از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام شنیدم که فرمود: «همانا لعنت هنگامی که از دهان صاحبش خارج می‌شود، [بین او و کسی که لعن شده است] مردد می‌ماند. پس اگر راهی یافت [به سوی شخص لعن شده که هیچ] و گرنه به صاحبش برمی‌گردد». و در آخر نقل جمیری می‌گوید: «پس برحذر باشید از اینکه مؤمنی را لعن کنید که [لعنت] بر شما فرود آید» (ابن بابویه، ۱۴۰۶ق، ۲۷۰؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ح ۲، ۳۶۰).

حدیث مدنظر در مجامع روایی شیعه

احمد بن عیسی اشعری در کتاب *النوادر* در باب «کفارة الایمان» این حدیث را بیان می‌کند:

وَعَنِ الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أَعْزَبُ وَأَرْضِي فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ حَرَمْتُهُ وَأَقْضَيْتُهُ [أَقْضَيْتُهُ] وَدَعَوْتُ عَلَيْهِ فَاجْعَلْهُ كَفَّارَةً وَطَهُوراً وَ أَيُّمَا كَانِ [كَافِرٍ] قَوَّيْتُهُ أَوْ حَبَوْتُهُ أَوْ أَعْطَيْتُهُ أَوْ دَعَوْتُ لَهُ وَلَا يَكُونُ لَهَا أَهْلًا فَاجْعَلْ ذَلِكَ عَلَيْهِ عَذَاباً وَوَبْالاً»؛ پیامبر فرمودند: «من بشری هستم که غضب می‌کنم و راضی می‌شوم. پس هرگاه مؤمنی را محروم و قضاوت و نفرین کردم، آن را کفاره و طهور قرار بده و هر کافری که او را تقویت کردم و به او بخشیدم و اهلیت آن را نداشت، آن را عذاب و وبال او قرار بده (اشعری قمی، ۱۴۰۸، ۱۷۰، شماره ۴۴۶).

مجلسی این حدیث را در بحار الانوار در باب هشتم، با عنوان «جوامع احکام قضا» از ابواب «قضایا و احکام» آورده است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۰۱، ۲۹۰) و می‌فهمیم که علامه مجلسی حساسیت‌های باب قضا را از این حدیث درک کرده است. از همین یک نمونه حدیث که در مجامع روایی شیعه آمده است، می‌توان تفاوت آن را با نقل‌های فراوان اهل سنت با عبارت‌های اضافی دریافت.

نتیجه

به نظر می‌رسد که این حدیث از دو بخش تشکیل شده است: بخش اول آن پذیرفتنی است و با آیات قرآن نیز سازگار است. آنچه ابن عربی نیز آورده، بخش نخستین آن است که به ساحت بشری پیامبر ﷺ اشاره می‌کند. در عین حال، خشم و غضب ولیّ و خلیفه خدا عین غضب خداوند است و با خشم و غضب بشر فرق دارد؛ گرچه در اصل آن، مشترک باشد. اما قسم دوم نمی‌تواند مقبول شود؛ چرا که با آیه‌های قرآن ناسازگار است و با ویژه‌گی‌ها و سیره مسلمان رسول اکرم ﷺ همخوانی ندارد. سازندگان این بخش، هدف‌هایی را مدنظر داشته‌اند:

۱. کاستن از مقام والای نبوت و شخصیت نبیّ خاتم و قراردادن او هم‌ردیف با مردم عادی؛

۲. نفی کردن حجّیت از کلام ایشان، همان‌طور که در ترسیم ولایت و وجوب اطاعت پیامبر یا بیان عیوبشان گفتند: «حسبنا کتاب الله»؛

۳. بی‌اعتنایی به آنچه از ایشان شناخته یا نوشته شده است. در این صورت، اثر و ارزشی برای فضائلی که ایشان درباره عترت و اهل بیتشان یا درباره نکوهش برخی اشخاص و صحابه و عیب‌های منافقان و فاسقان بیان کرده‌اند، باقی نمی‌ماند.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۰۶ ق، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ج ۲، قم.
۳. ابن حجر هیتمی، بی تا، الصواعق المحرقة علی أهل البدع والضلال والزندقه، بی جا.
۴. ابن راهویه، اسحاق، ۱۴۱۲، مسند، به تحقیق دکتور حسین برد البلوسی، ج ۱، مدینه منوره: مکتبه الایمان.
۵. ابن عبد البر، ۲۰۰۰، الاستذکار، ترجمه سالم محمد عطا و محمد علی معوض، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۶. ابن عربی، ۶۳۸، فتوحات مکیه، چاپ چهار جلدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۷. ابن عساکر، ۱۴۱۵، تاریخ مدینه دمشق، ترجمه علی شیری، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۸. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، بی تا، تأویل مختلف الحدیث، به تحقیق اسماعیل اسعدی، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۹. ابن کثیر، ۱۹۸۸، البدایه و النهایه، به تحقیق علی شیری، ج ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۰. ابن منظور، ۱۴۱۴، محمد بن مکرّم، لسان العرب، ج ۳، بیروت.
۱۱. أحمد بن عیسی الأش عری، احمد بن عیسی، ۱۴۰۸، النوادر؛ مدرسة الإمام المهدي، ج ۱، قم: امیر.
۱۲. احمدی میانجی، ۱۹۹۸، مکاتیب الرسول، ج ۱، قم: دار الحدیث.
۱۳. إسحاق بن راهویه، ۱۴۱۲، مسند، ترجمه دکتر عبد الغفور البلوسی، مدینه منوره، مکتبه الایمان.

۱۴. بخاری، تاریخ کبیر، چاپ زیر نظر دکتر محمد عبد المعید خان، دبار بکر، ترکیه: مکتب اسلامیہ.
۱۵. تستری، بی تا، احقاق الحق (اصلی)، بی جا.
۱۶. خطیب بغدادی، أحمد بن علی بن ثابت، ۱۹۷۴، تقیید العلم، به تحقیق یوسف العش، ج ۲، دار إحياء السنة النبویة.
۱۷. جاد الحق علی جاد الحق، ۲۰۰۸، إجتهد الرسول وقضاؤه وفتواه، قاهره، دار نهضت مصر للطباعة و النشر و التوزيع.
۱۸. رازی، بی تا، تفسیر کبیر، از مصادر تفسیر سنی، ج ۳، بی جا.
۱۹. ذہبی (۷۴۸)، سیر أعلام النبلاء (۱۴۱۳ - ۱۹۹۳ م)، مؤسسة الرسالة، بیروت.
۲۰. شرف الدین، بی تا، ابوهریره، قم: مؤسسة أنصاریان.
۲۱. ضحاک، ۱۹۹۱، الآحاد والمثانی، باسم فیصل أحمد جواہر، ج ۱، دار الدراية.
۲۲. طبرسی، علی بن حسن، ۱۳۴۴ ش، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ج ۲، نجف.
۲۳. طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۱۴ ق، الأمالی، ج ۱، قم.
۲۴. عسکری، سیدمرتضی، ۱۹۹۷، أحادیث أم المؤمنین عائشة، ج ۱، مجمع علمی اسلامی.
۲۵. _____، ۱۳۸۷، نقش عایشہ در اسلام، ترجمہ محمدجواد کرمی، قم: انتشارات دانشکده اصول دین.
۲۶. _____، ۱۳۸۸، دو مکتب در اسلام، ترجمہ محمدجواد کرمی، ج ۳، قم: دانشکده اصول دین.

۲۷. _____، ۱۳۸۹، *نقش ائمه در احیای دین*، ج ۲، تهران: انتشارات علامه عسکری، نینوا.
۲۸. _____، ۱۳۸۹، *نقش ائمه در احیای دین*، ترجمه محمدجواد کرمی، ج ۲، قم: دانشکده اصول دین.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، ج ۴، تهران.
۳۰. کورانی، شیخ علی عاملی، ۲۰۰۴، *ألف سؤال وإشکال*، ج ۱، دار الهدی.
۳۱. متقی هندی، ۱۹۸۹، *کنز العمال*، به ضبط و تفسیر شیخ بکری حیانی، بیروت: مؤسسة الرساله.
۳۲. مجلسی، ۱۴۰۳ق، محمدباقرین محمد تقی، *بحار الأنوار*، ج ۲، بیروت.
۳۳. مقریزی، ۱۹۹۹، *إمتاع الأسماع*، به تحقیق و تعلیق النمیسی، ج ۱، منشورات محمد علی بیضون، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۳۴. ملای رومی، جلال الدین محمد بلخی، بی تا، *مثنوی معنوی*، تصحیح نیکلسون، بی تا.
۳۵. نووی شافعی، بی تا، *شرح بر صحیح مسلم*، بی جا.
۳۶. هیشمی، ۱۹۸۸، *مجمع الزوائد*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۳۷. واقدی، بی تا، *المغازی*، بی جا.



پرو، شہسکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی